

فلسفه تحلیلی؛ نقد و رد متافیزیک

نویسنده:
دکتر سروش دباغ

نقد و رد متافیزیک

فیلسوفان تحلیلی هرگونه کلی اندیشی و نگاه سیستماتیک و فراگیر درباره ی هستی را متافیزیک می نامند؛ هرگونه نظام فلسفی که از وجود آغاز کند، سلسله ی مراتب وجود و شئون و اطوار مختلف آن را تبیین یا توصیف کند و در آن میان، شانی نیز برای انسان در نظر بگیرد. بر این اساس فیلسوفانی نظیر افلاطون، ارسطو، ملاصدرا و هگل، حتی برخی از فیلسوفان معاصر متافیزیسین هستند.

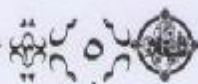
فیلسوفان تحلیلی متافیزیک به این معنا را نقد می کنند و معتقدند متافیزیک سنتی توجهی به نقش زبان نداشته، و در پروژه فلسفی متافیزیسین ها زبان تنها یک نقش عرضی و تبیی، به عنوان ابزاری برای انتقال اندیشه ها داشته است. فیلسوفان تحلیلی این پیش فرض که زبان جز محمل و ابزاری برای بیان اندیشه ها نیست را به چالش کشیدند. به باور آنها زبان علاوه بر طریقت، موضوعیت نیز دارد؛ حال آنکه قدامتاً تنها به طریقت زبان معتقد بودند؛ بدین معنا که زبان در چگونگی تکوین اندیشه نقش دارد و تنها محملی برای انتقال اندیشه نیست.

علاوه بر این از نظر فیلسوفان تحلیلی، زبان آینه ی تمام نمای واقعیت نیست و آنچه در زبان اتفاق می افتد لزوماً مطابقی در عالم واقع نخواهد داشت. به عنوان مثال، در زبان در گزاره ای نظیر: «درخت سبز است»، «سبز» از «درخت» تفکیک شده و سبز محمول درخت واقع شده است؛ در حالی که در عالم خارج چنین تفکیکی وجود ندارد. بنابراین درک درست موضوعات فلسفی، منوط به واکاوی فلسفی ساز و کارهای زبان، و تشخیص ربط و نسبت آن با عالم خارج است.

اعضای حلقه ی وین به دنبال پی ریزی زبانی عاری از ابهام و پیچیدگی برای فلسفه، با استفاده از ابزار و ادوات منطقی بودند. آنان خطای فیلسوفان پیشین را عدم تقطن آنها به نقش زبان می دانستند. ویگنشتاین نیز با ارائه ی یک تئوری درباره ی معناداری، در پی توضیح چگونگی و چرایی

بی معنایی گزاره های متافیزیکی بود. علاوه بر فیلسوفان تحلیلی، دیگرانی نظیر کانت به نقد متافیزیک پرداخته اند، اما وجه تمایز انتقاد فیلسوفان تحلیلی از متافیزیک توجه آنها به زبان و موضوعیت آن در مباحث فلسفی است. از این منظر بسیاری از مدعیات متافیزیسین ها نه کاذب، بلکه بی معناست.^۱

به منظور بررسی تاریخی نقد متافیزیک در سنت تحلیلی، به بیان موضوع چند تن از آباء فلسفه تحلیلی و حلقه ی وین درباره متافیزیک می پردازیم.



موضع چند تن از فیلسوفان سنت تحلیلی در نقد متافیزیک

موضع فرگه در نقد متافیزیک دو پهلو است. او در حالی که مفروضات انتولوژیک بسیار گسترده ای را پذیرفته، در مباحث منطقی خود به نقد متافیزیک پرداخته است. فرگه فلسفه تجربه گرای معاصر خود را تحت تاثیر روانشناسی گرای ۲ می دانست و به منظور نقد این موضع، به دفاع از عینیت معنا پرداخت و قائل به وجود سه قلمرو مستقل از هم گردید: قلمرو محسوسات، قلمرو مدرکات و وعالی افلاطونی که هویت های انتزاعی نظیر اعداد و معانی در آن قرار دارند. وجود مستقل معانی در این ساحت، به معنای عینیت آنها و در نتیجه صدق و کذب ابدی و فارغ از کاربرد زبان است. ۳.

فرگه علی رغم پذیرش اینگونه مفروضات متافیزیکی، همراهی منطقی و متافیزیک را از اساس ناممکن می دانست یا به معنای معتدل تر برای متافیزیک نقشی درجه دوم قائل بود. همچنین، فرگه قائل به نظریه زائد بودن صدق است که از ضد متافیزیک ترین نظریه های صدق است. بنابراین، به راحتی نمی توان موضع فرگه در برابر متافیزیک را مشخص کرد.

مور نیز از جمله پیشگامان فلسفه ی تحلیلی است و بسیاری از مورخان فلسفه ی تحلیلی، آثار او را آغازکننده ی بحث تعدیل مفهومی در ابتدای قرن بیستم می دانند. اگرچه مور با تمام آموزه های حلقه ی وین در نقد متافیزیک بر سر مهر نبود، اما در مجموع یا به نحو غیر مستقیم در نقد متافیزیک کوشید. ۴.

موضع ویتگنشتاین نیز در قبال متافیزیک دو گانه است. رساله، که مهم ترین اثر دوران نخست فلسفه ورزی اوست، از یک حیث متافیزیکی است و از حیثی دیگر ضد متافیزیکی. به این معنا ضد متافیزیک است که فکر فلسفی پیش از خود را به دلیل عدم نفعن به نقش زبان بر خطا می داند و معتقد است متافیزیسین ها درباره ی اموری سخن گفته اند که نمی توان به طرز معناداری در باب آنها سخن گفت. مقدمه ی رساله، فقرات ۴ تا ۴۰۲ و همچنین فقرات ۶۰۴ تا ۷ موبد این مسئله است که رساله کتابی در نقد متافیزیک است.

ویتگنشتاین در این فقرات بیان می کند که عموم فیلسوفان پیشین، زبان را به نحو نادرستی به کار می بردند باری بر دوش زبان قرار می دادند که توان حمل آن را نداشت. اما متافیزیکی بودن رساله به این معنا است که از جهان پیشا زبانی آغاز می کند و از اموری سخن می گوید که مقدم بر احراز رابطه ی هم ریختی میان ایزه های زبانی و ایزه های جهان خارج هستند. به بیان دیگر، ویتگنشتاین رساله را با بیان گزاره های وجودی درباره ی عالم آغاز می کند و پس از آن به زبان می پردازد. حال آنکه به اقتضای ویتگنشتاین متاخر، بسیاری از فیلسوفان از زبان آغاز می کنند و به معنای دوم نیز ضد متافیزیک هستند.

اما رساله به دلیل در بر داشتن مفروضات استعلایی ۵

اثری متافیزیکی است. به ویژه اگر خوانش کانتی از رساله را بپذیریم، این اثر دارای سویه های کاملاً استعلایی است. ویتگنشتاین با فرض سوزنه ای استعلایی امکان سخن گفتن معنادار را مورد بررسی قرار می دهد. امکان یک واژه ی فلسفی استعلایی است که از اقتضانات یا امکان بودن پدیده ای سخن می گوید.

به باور اعضای حلقه وین متافیزیک، متافیزیسین ها و یا هرگونه متافیزیک اندیشی متعلق به دوران قرن وسطی است؛ دورانی که صراحت و جسارت در اندیشه فیلسوفان وجود نداشته است. پوزیتیویستهای منطقی معتقد بودند که هرگونه متافیزیک اندیشی در اساس نوعی تفکر تنولوژیک است و از آن با تعبیر کلام در لباس مبدل یاد می کردند.

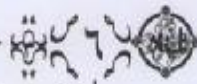
فلسفه ی حلقه ی وین را با چند عنوان مختلف نامگذاری می کنند: ۱- فلسفه ی علمی ۶، ۲- نگاه علمی به جهان ۷، ۳- پوزیتیویسم منطقی، ۴- تجربه گرای منطقی ۸.

بر مبنای این عناوین می توان توضیح داد که چگونه نقد متافیزیک نزد اعضای حلقه وین از منظرهای مختلف بسط یافته است. سه آموزه ی محوری پوزیتیویست های منطقی در نقد متافیزیک که از آبای فلسفه تحلیلی وام گرفته بودند به قرار زیر است:

۱- منطق جدید که فرگه و راسل آن را بسط داده بودند.
۲- آموزه های رساله ۹ درباره ی بی معنایی تمام ضرورت ها و بسط آن. مطابق آموزه های رساله تمام ضرورت ها همان گویی ۱۰ هستند و نسبت به عالم خارج افاده ی معنا و معرفت نمی کنند. به عنوان مثال، ویتگنشتاین در فقره ی ۶۰۳۷۵ رساله می گوید ((تنها ضرورتی که وجود دارد ضرورت منطقی است)). در فقراتی دیگر نیز به بیان این اصل می پردازد که تنها ضرورت های منطقی از لحاظ فلسفی قابل دفاع هستند. با توجه به اینکه منطق در رساله فاقد معنا و یکسره همانگویی است، می توان نتیجه گرفت که تنها ضرورت های موجود همانگویانه با بی معنا هستند. این اصل صورت بندی دیگری از نقد حلقه ی وین بر گزاره های ترکیبی پیشینی ۱۱ است.

۳- نظریه ی تصویری معنا ۱۲. تئوری معناداری حلقه وین یا اصل تحقیق ناپذیری ۱۳، تنها اموری معنا دار هستند که علی الاصول در عالم خارج تحقیق پذیر باشند.

با قرار دادن این سه اصل در کنار یکدیگر می توان رای فیلسوفان حلقه ی وین درباره ی نقد متافیزیک را به روشنی فهمید. به عنوان مثال، وفق نظر حلقه ی وین درباره ی معناداری، بسیاری از جمله های هایدگر نظیر ((هیچ می هیچ)) فاقد معنا یا مهمل است. آنها اینگونه دعای متافیزیسین ها را نوعی شعر مفهومی می دانستند که نه ابطال ناپذیر است و نه اثبات پذیر. در نتیجه این دعای مهمل یا بی معنا هستند؛ هرچند می توانند آدمی را از نظر عاطفی بر انگیزانند. در عین حال باید توجه داشت که نظر حلقه وین درباره ی متافیزیک منحصر به مراحل آغازین



پیدایی فلسفه ی تحلیلی است.

بعضی از فیلسوفان از جمله کارنپ و ابر بر این باور بودند که تنها از منظری پوزیتیویستی می توان متافیزیک را چنین نقد کرد. هرچند کسانی نظیر هانس گلاگک رای حلقه ی وین درباره ی متافیزیک را هم زمان متأثر از نیچه و نقد وی از متافیزیک می دانند.

در آغاز پیدایی فلسفه ی تحلیلی باور به آرای ضدمتافیزیکی، منحصر به حلقه ی وین نبود و عده ای از فیلسوفان آکسفورد نیز چنین می اندیشیدند. علاوه بر آن می توان از رای راسل درباره ی نقد متافیزیک یاد کرد. راسل اگرچه پاره ای از آرای حلقه وین را بر نمی ناید، با مطرح کردن نظریه ی انواع به گونه ای به نقد متافیزیک پرداخت.

اگر نقد متافیزیک را به معنای نگاه دلالت شناسانه و زبانی به مدعیات متافیزیک بدانیم، راسل نیز از جمله منتقدان متافیزیک اندیشی است؛ هرچند نظریه ی انواع، مستلزم رد هرگونه ادعای متافیزیکی نیست. راسل درباره ی جدایی علم از فلسفه، طرح فلسفه به عنوان منطبق علم و تاکید بر پیراستن زبان فلسفه از ابهام با پوزیتیویست های منطقی همدل بود؛ اما برخلاف آنها دعای متافیزیکی را یکسره باطل نمی دانست و در پاره ای از نظریات خود از قبیل باور به وجود کلیات، متافیزیک اندیش بود. بنابر رای برخی شارحان ادعای هم ریختی میان زبان و جهان در رساله از لوازم منطقی نظریه ی اتمیسم منطقی راسل است. بنابرین آرای راسل به همان معنایی که در مورد رساله توضیح داده شد، متافیزیکی است.

به منظور درک موضع فلسفه ی تحلیلی درباره ی متافیزیک در آغاز پیدایی آن، به بررسی آرای فرگه، مور، ویتگنشتاین، راسل و حلقه ی وین پرداختیم؛ و مشاهده کردیم که از نظر تاریخی، رای حلقه ی وین درباره ی متافیزیک الزاماً رای همه ی پیشگامان فلسفه ی تحلیلی نبوده است. در دهه های آغازین فلسفه ی تحلیلی، فیلسوفان با تکیه صرف بر بحث های زبانی به نقد متافیزیک می پرداختند؛ در این دوره به مغالطه ی اقوم سازی ۱۴ بسیار توجه می شد. تحلیل و پالایش منطقی یا مفهومی زبان، در دستور کار بسیاری از فیلسوفان آن دوره، نظیر ویتگنشتاین - در هر دو دوره ی فلسفه ورزی خویش - اعضای حلقه ی وین و کسانی مانند آستین و رابل در سنت آکسفورد قرار داشت هر چند این دوره در شکل گیری و جهت گیری فلسفه ی تحلیلی اهمیت بسیار دارد، مسایل فلسفی و روش های پاسخگویی به آنها در دهه های بعد محدود به مسائل و روش های این دوره باقی نمی ماند و برای دستیابی به تصویری دقیقتر از فلسفه تحلیلی و نسبت آموزه های آن با نقد متافیزیک، باید مسیر آن را تا دهه ی ۱۹۵۰ و ظهور کواین با نقد پوزیتیویسم و طرح وجودشناسی طبیعت گرایانه خویش، مسئله متفاوت را در دستور کار فلسفه ی تحلیلی قرار داد و با روشی متفاوت در پی پاسخگویی به آن بود.

کواین در ۱۹۵۰ مقاله ی مهم ((دو حکم جزئی تجربه گرایی)) ۱۵ را نوشت و به نقد آراء حلقه ی وین و تجربه گرایی پرداخت.

تلقی طبیعت گرایانه ای از هستی به دست داد. نکته ی اصلی بحث کواین این است که می توان تلقی ای متفاوت از قرانت حلقه وین و تجربه گرایان از انتولوژی داشو معتقد بود که نباید در نقد انتولوژی، تنها دنباله رو فیلسوفان حلقه وین و اصل تحقیق پذیری بود. به باور کواین، اعضای حلقه ی وین در نقد متافیزیک، ذهن خود را صرفاً معطوف به کشف انواع مغالطات اقوم سازانه می کنند.

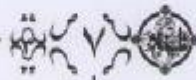
بعد از کواین برخی از فیلسوفان به اقتضای وی، به نقد آرای حلقه وین پرداختند. کواین و دیگر همفکران وی نظیر کریپکی، در باور به فایده مند بودن هر گونه تلاش برای پیراستن تفکر فلسفی از مغالطاتی از این دست با حلقه ی وین همدل بودند؛ اما تقلیل همه ی سوال های متافیزیکی و وجودشناختی در تاریخ اندیشه را نیز نمی پذیرفتند.

به عقیده ی برخی از ناقدان، اعضای حلقه وین تنها یک تلقی ممکن از متافیزیک و وجودشناسی را در نظر داشته اند، اما تلقی های دیگری از متافیزیک را نیز می توان در نظر داشت. به باور آنها بررسی نسبت واژگان و مدلول آنها در عالم خارج، فرع بر بررسی اشیا و چگونگی قرار گرفتن آنها در عالم است. پرسش از چگونگی فرار گرفتن اشیا در عالم خارج علی رغم ترک موضع استعلایی، پرشی متافیزیکی است؛ هرچند هم زمان همه ی پیش فرض های یک نگاه تحلیلی را در بر دارد. کواین و فیلسوفان متأثر از وی بر این باور بودند که می توان درباره ی وجودشناسی نیز بحث های طبیعت گرایانه کرد و بهتر است به جای بحث از مفاهیم به بحث از واقعیت پردازیم و به جای سخن گفتن از واژگان از اشیا سخن بگوییم. از نظر قائلین به وجودشناسی طبیعت گرایانه ۱۶ این سنخ پرسش ها صیغه ی فلسفی دارند و نفی و طرد هر نوع متافیزیک اندیشی خطا است.

از ۱۹۵۰ به بعد و در پی مقالات کواین، تلقی طبیعت گرایانه از وجودشناسی در دستور کار فیلسوفان تحلیلی قرار گرفت. در این تلقی جدید، فیلسوفان می کوشند به دو پرسش محوری پاسخ گویند: ((اساما چه اتواعی از اشیا وجود دارند؟)) که پرسش، وجودشناسانه است؛ و ((طبیعت یا ذات این انواع چیست؟))

از دهه ی ۱۹۷۰ به بعد، کریپکی پروژه ی فلسفی کواین را با بحث از ضرورت پسینی و احیای نوعی از ذات گرایی ادامه می دهد. وی می کوشد برخلاف تعاریف توصیفی که توسط فیلسوفانی چون راسل مطرح شده است، رویکردی ذات گرایانه به مسئله معنا و دلالت داشته باشد. به باور کریپکی ارتباط دلالت شناسانه میان واژگان زبانی و نحوه ی ارجاع آنها به عالم خارج، کاملاً ذاتی است. وی معتقد است ما یک خصوصیت مشخص در شی را درک می کنیم و واژه به این خصوصیت ذاتی شی در خارج دلالت می کند. احیای ذات گرایی توسط کریپکی، به نوعی پاسخی به دومین پرسش کواین است و می توان آن را آغاز، به مرحله ی دوم تفکر در فلسفه ی تحلیلی دانست.

هیلاری پاتم معتقد است در ابتدای پیدایی فلسفه ی تحلیلی و به طور



۴-موریش از اینکه مسائل فلسفی را حل کند آنها را منحل می‌کرد. هر سوالی را با دقت به مجموعه‌ای از سوال‌های دقیقتر تبدیل می‌کرد و برای فهم آنها بیشتر بر معانی‌ای که بر واژگان مترتب می‌شد عطف نظر داشت. روش وی درباره‌ی پاسخگویی به سوالات متافیزیکی نیز چنین بود. به عنوان مثال آیا محمول بودن در همه‌ی جملات یک معنا را افاده می‌کند یا در برخی از آنها تنها یک محمول ناماست و در واقع چیزی را بر چیزی دیگر حمل نمی‌کند.

۵. transcendental

۶. scientific philosophy

۷. scientific world view

۸. logical empiricism

۹. رساله‌ی بیش از هر اثر دیگری بر آرای اعضای حلقه‌ی وین تاثیر گذاشته است اعضای حلقه‌ی وین بیش از هر چیز تحت تاثیر صبغه‌ی ضد متافیزیکی اثر وینگشتاین قرار گرفتند؛ اگرچه از توضیحات وی درباره‌ی منطق و ریاضیات نیز بهره بردند.

۱۰. tautology

۱۱. synthetic

۱۲. the picture theory of meaning

۱۳. verifiability principle

۱۴. اقوم سازی به معنی هویت بخشی به امور انتزاعی زبانی است.

۱۵. Two Dogmas of Empiricism : این مقاله با ترجمه‌ی

منوچهر بدیعی در ارغنون ۷، ۸، ویژه فلسفه‌ی تحلیلی به چاپ رسیده است.

۱۶. naturalistic ontology

مشخص، در دوره‌ی غلبه‌ی پوزیتیویسم منطقی، فلسفه‌ی تحلیلی موضعی ضد متافیزیکی داشته است؛ با این حال اخیراً این فلسفه تبدیل به جنبشی همدل با متافیزیک شده است. همچنین هانس گلاک معتقد است خصوصیت نسبت به متافیزیک خصوصیت غالب فلسفه‌ی تحلیلی، چه در آغاز پیدایش آن و چه در حال حاضر نیست و نمی‌توان آنرا وجه ممیزه‌ی این فلسفه دانست؛ هر چند می‌تواند خصوصیت اندیشه‌ی برخی از نمایندگان مهم این سنت فلسفی باشد؛ در این مورد می‌توان به طور خاص به پوزیتیویست‌های منطقی اشاره کرد. اما پیشگامان فلسفه‌ی تحلیلی و جریان غالب پس از دهه‌ی ۵۰، متافیزیک را بطور کلی نفی و طرد نکرده‌اند و اندیشه‌ی هر یک از آنها دارای سویه‌های خاص متافیزیکی است. البته باید توجه داشت این نحوه‌ی متافیزیک اندیشی، به معنای بازگشت به سنت‌های متافیزیک گذشته نیست. به عنوان مثال کواهن کاملاً تجربه‌گراست و تفکیک گزاره‌های تحلیلی و ترکیبی که نسب نام‌های کانتی دارد را به هیچ عنوان نمی‌پذیرد. اما آنها نقد متافیزیک را به اقتضای بحث‌های زبانی به صورتی که حلقه‌ی وین در دستور کار خود قرار داده است درست نمی‌دانند و نگاه به متافیزیک و وجودشناسی را به نحوی جدید صورتبندی می‌کنند. در نتیجه نمی‌توان نقد و رد متافیزیک خصوصیت متافیزیک مشترک در میان تمام فیلسوفان تحلیلی و آموزه‌های فلسفی آنها دانست.

پایان و ش

۱. senselessness

۲. psychologism

۳. مطابق با نظر فرگه چنانچه معنا امری ذهنی باشد مفاهمه صورت نمی‌پذیرد؛ زیرا ما امکان دسترسی به مدروکات ذهنی یکدیگر را نداریم. به عنوان مثال ما به نحوی معنا دار واژه‌ی ((سبز)) را به کار می‌بریم و از آن تعیین مراد می‌کنیم، حال آنکه هیچ یک از ما دسترسی به تصویر ذهنی یکدیگر از این واژه نداریم. بنابراین تکوین معناداری متوقف بر وجود این تصویر ذهنی نیست. این تصویر کاملاً فردی است و امکان عمومیت یافتن ندارد. محسوسات نیز علی‌رغم اینکه عینیت داشته و در منظر و مرتبای همگان هستند، اموری انضمامی هستند و نه انتزاعی؛ از این رو نمی‌توانند موجب انتقال معنا و مفاهمه شوند. بنابراین مفاهمه و انتقال معنا، مشروط به فرض وجود مستقل هویت انتزاعی در وعانی دیگر است.